مکتب کینزی

آلن بلیندر[1]

ترجمه دکتر سید حسین میرجلیلی *

مکتب کینزی نظریه‌ای در مورد مخارج کل در اقتصاد (که تقاضای کل نامیده می‌شود) و آثار آن بر تولید و تورم است. با وجود اینکه این اصطلاح برای توصیف بسیاری از موارد استفاده (وسوءاستفاده) می‌شود اما به نظر می‌رسد شش اصل اساسی در مرکز مکتب کینزی قرار دارد. سه اصل اول از توضیح می‌دهند که اقتصاد چگونه کار می‌کند:

۱. پیروان کینز بر این باورند که تقاضای کل تحت تأثیر تصمیمات اقتصادی خصوصی و عمومی قرار داشته و گاهی رفتار بی‌قاعده‌ای دارد. مهم‌ترین تصمیمات اقتصادی عمومی بر اساس سیاستهای پولی و مالی (یعنی مخارج و مالیات) است. چند دهه پیش اقتصاددانان به شدت در مورد توانایی نسبی سیاستهای پولی و مالی بحث می‌کردند. بعضی از کینزی‌ها چنین استدلال می‌کردند که سیاستهای پولی ضعیف است و برخی از طرفداران مکتب پولی می‌گفتند که سیاستهای مالی ضعیف است. امروزه تمامی این بحثها از بین رفته است. اکنون تقریباً تمام کینزی‌ها و طرفداران مکتب پولی بر این باورند که سیاستهای پولی و مالی هر دو بر تقاضای کل مؤثرند. با این حال تعداد محدودی از اقتصاددانان به چیزی به نام خنثی بودن بدهی[2] اعتقاد دارند یعنی این نظریه که جانشین کردن استقراض دولت به جای مالیات بر تقاضای کل تأثیری ندارد.

۲. طبق نظریه کینزی‌ها تغییرات در تقاضای کل (خواه این تغییرات پیش‌بینی شده باشند یا نه) بیشترین تأثیر کوتاه‌مدت را بر تولید و اشتغال دارند نه بر قیمتها.

این ایده، به عنوان مثال در منحنی‌های فیلیپس به تصویر کشیده می‌شود. این منحنی‌ها نشان می‌دهند که فقط زمانی که بیکاری تغییر می‌کند، تورم به آهستگی تغییر خواهد کرد. کینزی‌ها معتقدند که تأثیرات کوتاه‌مدت به اندازه کافی طولانی خواهند بود که با اهمیت باشند. آنها برای اینکه به این نکته اشاره کنند اغلب یک جمله مشهور کینز را بازگو می‌کنند: «در بلند مدت همه ما خواهیم مرد».

---

* دانشیار پژوهشکده اقتصاد – پژوهشگاه علوم انسانی

1. Alan S. Blinder
2. Debt Neutrality

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]

سیاست پولی پیش‌بینی شده (یعنی سیاستی که افراد پیشاپیش انتظار آن را دارند) می‌تواند تأثیرات واقعی بر تولید و اشتغال داشته باشد، فقط اگر بعضی از قیمتها انعطاف‌ناپذیر باشند یا به عنوان مثال، دستمزدهای اسمی (دستمزدهای دلاری نه دستمزدهایی که بر اساس قدرت خرید واقعی هستند) بلافاصله تعدیل و تنظیم نشوند. در غیر این صورت تزریق پول جدید، تمام قیمتها را با همان نسبت (درصد) تغییر می‌دهد. بنابراین در الگوهایی که کینزی‌ها ارائه می‌دهند بیشتر فرض می‌شود که قیمتها و دستمزدها انعطاف‌ناپذیرند یا در این الگوها سعی می‌شود قیمتها و دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر توضیح داده شوند.

توجیه و تفسیر قیمتهای انعطاف‌ناپذیر در عمل سخت است. طبق نظریه اقتصاد خرد استاندارد، اگر تمام قیمتهای اسمی به طور متناسب افزایش یا کاهش یابند، عرضه و تقاضای واقعی تغییر نمی‌کند اما کینزی‌ها بر این باورند که چون قیمتها تا حدی انعطاف‌ناپذیرند بنابراین نوسانات در هر جزء از مخارج (مصرف، سرمایه‌گذاری یا مخارج دولت) باعث نوسان در تولید می‌شوند. به عنوان مثال، اگر مخارج دولت افزایش یابد و تمام اجزای مخارج دیگر ثابت بمانند، در این صورت تولید افزایش خواهد یافت. الگوهای کینزی فعالیت اقتصادی دارای یک (به اصطلاح) ضریب فزاینده هستند. یعنی محصول با ضریبی از تغییر اولیه در مخارج (که باعث این افزایش محصول شده) افزایش می‌یابد. بنابراین افزایش ۱۰ میلیارد دلار در مخارج دولت می‌تواند باعث افزایش در محصول کل تا ۱۵ میلیارد (با ضریب فزاینده ۱/۵) یا پنج میلیارد (با ضریب فزاینده ۰/۵) شود. برعکس آنچه بسیاری معتقدند، در تجزیه و تحلیل کینزی نیازی نیست که این ضریب از یک بزرگتر باشد، با وجود این برای اینکه اقتصاد کینزی کار کند باید ضریب فزاینده بزرگتر از صفر باشد.

۳. کینزی‌ها بر این باورند که قیمتها، به ویژه دستمزدها نسبت به تغییرات عرضه و تقاضا به آهستگی واکنش نشان می‌دهند که نتیجه آن کمبود و مازاد به ویژه در نیروی کار خواهد بود. هرچند پول‌گرایان بیشتر از کینزی‌ها به توانایی بازار در تطبیق شدن با تغییرات عرضه و تقاضا اطمینان دارند اما بسیاری از طرفداران مکتب پولی، موضع کینزی‌ها را در این مورد قبول دارند، به عنوان مثال میلتون فریدمن[1] (که برجسته‌ترین نظریه‌پرداز مکتب پولی است) می‌نویسد: «در هر ترتیبات نهادی قابل تصور[2]، به ویژه در مورد ترتیبات نهادی که در حال حاضر در آمریکا حکم‌فرماست، فقط میزان محدودی انعطاف‌پذیری در قیمتها و دستمزدها وجود دارد». دراین نوشتار این بند موضع کینزی‌ها نامیده خواهد شد.

هیچ تجویز سیاسی فقط از این سه عقیده بیان شده به تنهایی پیروی نمی‌کند و از طرفی بسیاری از اقتصاددانان که حتی خود را کینزی هم نمی‌دانند (اغلب طرفداران مکتب پولی) تمام این سه اصل

1. Milton Friedman
2. Conceivable Institutional Arrangements

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]

را به طور کامل می‌پذیرند. آن چیزی که کینزی‌ها را از سایرین متمایز می‌کند، باور آنها به سه اصل دیگر در مورد سیاست اقتصادی است که در ادامه بیان می‌شود.

۴. کینزی‌ها فکر نمی‌کنند که سطح موجود بیکاری ایده‌آل است. بخشی از آن به دلیل بیکاری مشروط به مطالعه در مورد تقاضای کل است و بخشی دیگر به دلیل اعتقاد آنها به تعدیل تدریجی قیمتهاست. در واقع کینزی‌ها گاهی بیکاری را هم به طور میانگین بسیار بالا می‌بینند و هم خیلی آن را متغیر می‌دانند. کینزی‌ها می‌دانند که توجیه نظریه قوی برای این موضع بسیار سخت به‌دست می‌آید. آنان یقین دارند که دوره‌های رکود[1] یا بحران اقتصادی[2] بیماری‌های اقتصادی هستند نه واکنشهای کارای بازار به فرصتهای غیر جذاب (طرفداران مکتب پولی اعتقاد راسخی به وجود دست نامرئی دارند).

۵. تعداد بسیاری از کینزی‌ها (اما نه همه آنها) از سیاست تثبیت اقتصادی فعال به منظور کاهش دامنه چرخه تجاری (که آنها این مسئله را در میان مهم‌ترین مسائل اقتصادی طبقه‌بندی می‌کنند) طرفداری می‌کنند. در اینجا کینزی‌ها و طرفداران مکتب پولی (و حتی بعضی از کینزی‌های محافظه‌کار) برای ایجاد تردید در کفایت سیاست تثبیت یا معقول بودن تلاش برای آن، با یکدیگر همدلی دارند.

این امر بدین معنا نیست که کینزی‌ها از چیزی که پیشتر تنظیم ملایم[3] نامیده می‌شد (که هر چند ماه یک‌بار برای تنظیم مخارج دولت، مالیاتها و عرضه پول استفاده می‌شود تا اقتصاد را در حالت اشتغال کامل قرار دهد) دفاع می‌کنند. تقریباً تمام اقتصاددانان شامل اکثر کینزی‌ها بر این باورند که دولت به سادگی و به این زودی نمی‌تواند آگاهی کافی به‌دست آورد که چگونه تنظیم ملایم را با موفقیت انجام دهد. سه نوع تأخیر، به‌کارگیری روش تنظیم ملایم را در آینده نزدیک غیرمحتمل می‌کند. اولین تأخیر، تفاوت بین زمانی است که تغییری در سیاست ضروری است و زمانی که دولت این نیاز را تشخیص می‌دهد. دومین تأخیر، بین زمانی است که دولت تشخیص می‌دهد که تغییری در سیاست لازم است و زمانی که این تغییر در سیاست ایجاد می‌شود. در ایالات متحده این تأخیر اغلب برای سیاست مالی خیلی طولانی است. چون ابتدا باید کنگره و دولت با اغلب تغییرات در مخارج و مالیاتها موافقت کنند. سومین تأخیر، بین‌زمانی است که سیاست تغییر می‌کند و زمانی که این تغییر، اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تأخیر می‌تواند چند ماه طول بکشد. با این حال بسیاری از کینزی‌ها معتقدند که اهداف معتدل‌تر برای سیاست تثبیت، نه فقط قابل دفاع بلکه معقول نیز هستند. به عنوان مثال اگر نرخ بیکاری ۱۰ درصد یا بیشتر باشد (همان‌طور که در دهه ۱۹۸۰ در

1. Recession
2. Depression
3. Fine Tuning

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]

در دهه ۱۹۸۰ در بسیاری از کشورهای صنعتی پیشرفته بود) یک اقتصاددان برای تجویز یک سیاست پولی انبساطی نیازی به داشتن دانش کمی (در مقابل کیفی) در مورد جزئیات تأخیرات ندارد.

۶. سرانجام (حتی با اتفاق آراء کمتر) بسیاری از کینزی‌ها دغدغه بیشتری در مبارزه با بیکاری دارند تا مبارزه با تورم. آنها از روی شواهد نتیجه گرفته‌اند که هزینه‌های تورم پایین، اندک است. با این حال تعداد زیادی از کینزی‌های ضد تورم وجود دارند. به عنوان مثال بسیاری از مقامات فعلی و قبلی بانکهای مرکزی جهان استحقاق این عنوان را دارند، خواه این لقب را دوست داشته باشند یا نه. نیازی به گفتن نیست که نوع دیدگاه‌هایی که در مورد اهمیت نسبی بیکاری و تورم وجود دارد به شدت رهنمودهای سیاستی اقتصاددانان (رهنمودهایی که اقتصاددانان ارائه می‌کنند و سیاست‌گذاران آنها را می‌پذیرند) را تحت تأثیر قرار می‌دهند. کینزی‌ها نسبت به غیر کینزی‌ها اغلب از سیاستهای انبساطی فعال‌تری دفاع می‌کنند.

اعتقاد کینزی‌ها در اقدام فعال دولت برای تثبیت اقتصاد بر اساس قضاوتهای ارزشی و باورهای زیر است:

الف- نوسانات اقتصاد کلان به طور معنی‌داری رفاه اقتصادی را کاهش می‌دهد،

ب- دولت توانایی و اطلاع کافی برای بهبود بازار آزاد را دارد،

ج- مسئله بیکاری بسیار مهم‌تر از مسئله تورم است.

جدال طولانی و تا حدی مداوم میان کینزی‌ها و طرفداران مکتب پولی در بعضی از حوزه‌ها، ابتدا در مورد بندهای (ب) و (ج) بوده است. در مقابل بحثهای جدیدتر میان کینزی‌ها و اقتصاددانان کلاسیک جدید، بر روی بند (الف) و سه اصل اول کینزی‌ها (اصولی که طرفداران مکتب پولی آنها را قبول کرده‌اند) است. کلاسیکهای جدید بر این باورند که تغییرات پیش‌بینی شده در عرضه پول، تولید واقعی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. بازارها و حتی بازار کار به سرعت برای حذف کمبود و مازاد تنظیم می‌شوند و ادوار تجاری ممکن است کارآمد باشند. به دلایلی که در ادامه روشن خواهد شد من بر این باورم که شواهد علمی عینی، جهت‌گیری کینزی‌ها را در این مورد تأیید می‌کند.

البته قبل از ترک حوزه تعاریف، باید بر چند نکتهٔ از قلم افتاده است تأکید کنم. اول اینکه، من چیزی در مورد مکتب فکری انتظارات عقلایی نگفتم. مانند خود کینز، خیلی از کینزی‌ها نسبت به دیدگاه این مکتب که افراد از تمام اطلاعات در دسترس برای شکل دادن به انتظارات خود در مورد سیاست اقتصادی استفاده می‌کنند، با تردید می‌نگرند. تعداد دیگری از کینزی‌ها این دیدگاه را قبول دارند ولی وقتی این موضوع وارد بحثهای طولانی می‌شود (مثل بحثهایی که خودم با آنها درگیر شده‌ام) هیچ یک از نظرات، نظیر آیا انتظارات، عقلایی هستند یا خیر، بر دیگری برتری و تسلط نمی‌یابد. به عنوان مثال انتظارات عقلایی از قیمتهای انعطاف‌ناپذیر ممانعت و پیشگیری نمی‌کند.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]

جان تیلور[1] از دانشگاه استنفورد و استنلی فیشر[2] از ام آی تی، (MIT)[3] الگوهای انتظارات عقلایی با قیمتهای چسبنده ساخته‌اند که طبق تعریف من کاملاً کینزی هستند. به هر حال باید یادآوری کنم که بعضی از کلاسیکهای جدید، انتظارات عقلایی را برای بحث و گفتگو اساسی‌تر می‌بینند.

دوم، این فرضیه است که برای بیکاری در بلندمدت یک نرخ طبیعی وجود دارد. پیش از ۱۹۷۰، کینزی‌ها بر این باور بودند که سطح بلندمدت بیکاری به سیاستهای دولت بستگی دارد و اینکه دولت با پذیرفتن یک نرخ بالا اما یکنواخت تورم می‌تواند به نرخ پایین بیکاری دست یابد.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلتون فریدمن پول‌گرا و یک کینزی به نام ادموند فلپس[4] از دانشگاه کلمبیا ایده وجود چنین بده بستانی در بلندمدت را بر اساس مبانی نظری رد کردند. آنها این چنین استدلال کردند که تنها راهی که دولت می‌تواند با استفاده از آن موجب کاهش بیکاری شود، نرخ طبیعی بیکاری است که با سیاستهای اقتصاد کلان، پیوسته تورم را بالا و بالاتر می‌برد. آنها استدلال کردند که در بلندمدت نرخ بیکاری نمی‌تواند کمتر از نرخ طبیعی باشد. مدت کمی بعد از آن، کینزی‌هایی مانند رابرت گوردن[5] از دانشگاه نورث‌وسترن[6] برای دیدگاههای فریدمن و فلپس شواهد تجربی ارائه کردند. بعد از سال ۱۹۷۲ کینزی‌ها نرخ طبیعی بیکاری را در اندیشه‌های خود ادغام کردند. بنابراین فرضیه نرخ طبیعی بیکاری، هیچ نقشی در نهضت فکری سالهای ۱۹۷۵-۱۹۸۵ بازی نکرد.

سوم، من انتخاب میان یکی از سیاستهای پولی و مالی را به عنوان وسیله‌ای ارجح برای سیاست تثبیت نادیده گرفتم. اقتصاددانان درباره این موضوع با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند و گاهی موضع فکری خود را تغییر می‌دهند. با این حال با تعریف من کاملاً ممکن است که بتوان یک کینزی بود و هنوز باور داشت که مسئولیت پاسخگویی برای سیاست تثبیت باید در اصل به منابع و کتب طرفداران مکتب پولی واگذار شود یا در عمل واگذار شده است.

نظریه کینزی‌ها در اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ در محیط‌های دانشگاهی خیلی بدنام بود. با این حال پس از آن بازگشت قدرتمندانه‌ای داشت. به نظر می‌رسد دلیل اصلی این باشد که اقتصاد کینزی بهتر از رقبای فکری اصلی خود (یعنی اقتصاد کلاسیک جدید) قادر بود که وقایع اقتصادی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را توضیح دهد.

طبق اصول فکری کلاسیک، نظریه کلاسیک جدید تأکید می‌کند که اقتصاد بازار با کاهش دادن دستمزدها و قیمتها، توانایی درمان رکود را دارد.

---

1. John Taylor
2. Stanly Fischer
3. MIT: Massachusset Institute of Technology
4. Edmund Phelps
5. Robert Gordon
6. Northwestern

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]

اقتصاددانان کلاسیک جدید اواسط دهه ۱۹۷۰ رکود اقتصادی[1] را به برداشت نادرست افراد در مورد اینکه چه اتفاقی برای قیمتهای نسبی (مانند دستمزدهای واقعی) می‌افتد، نسبت می‌دادند. آنها استدلال می‌کردند که برداشت نادرست زمانی به وجود می‌آید که اشخاص از سطح کنونی قیمتها ونرخ تورم اطلاع نداشته باشند. اما این برداشتهای نادرست باید زودگذر باشد و مطمئناً نمی‌تواند در جامعه‌هایی که شاخص قیمتها هر ماه منتشر می‌شود و نرخ عمومی تورم ماهانه زیر یک درصد است، طولانی باشد. بنابراین طبق نظر کلاسیکهای جدید، رکودهای اقتصادی باید ملایم و کوتاه باشند ولی طی دهه ۱۹۸۰ اقتصادهای جهان رکودهای عمیق و طولانی را تحمل کردند. اقتصاد کینزی شاید از لحاظ نظری نامرتب باشد اما به‌طور مشخص نظریه‌ای است که دوره‌های مداوم غیرارادی بیکاری را پیش‌بینی می‌کند.

طبق نظریه کلاسیک جدید، کاهش مشاهده در رشد عرضه پول باید تأثیرات اندکی بر تولید واقعی داشته باشد. در عین حال، وقتی فدرال رزرو و بانک (مرکزی) انگلستان اعلام می‌کنند که برای مبارزه با تورم باید سیاست مضیقه پولی به‌کار برد و به آن عمل می‌کنند، در پی آن رکود سختی در کشور ایجاد می‌شود. کلاسیکهای جدید ممکن است ادعا کنند که این مضیقه پولی پیش‌بینی نشده بوده است (چون افراد گفته‌های مقامات پولی را باور نکردند). شاید این مطلب تا حدودی درست باشد، اما مطمئناً مرزهای گسترده سیاستهای محدودکننده، پیش‌بینی شده بودند یا دست کم هنگامی که آنها را آشکار کردند به درستی درک شدند. نظریه قدیمی (از مد افتاده) کینزی (که می‌گوید هر محدودیت پولی، انقباضی است زیرا بنگاهها و افراد با قراردادهای با قیمت ثابت گره خورده‌اند نه با قراردادهای تعدیل شده در برابر تورم) به نظر می‌رسد که با رویدادهای واقعی سازگارتر باشد.

یک شاخه از نظریه کلاسیک جدید که رابرت بارو[2] از دانشگاه هاروارد تنظیم و فرمول‌بندی کرده، ایده خنثی بودن بدهی است. بارو استدلال می‌کند که تورم، بیکاری و تولید ناخالص ملی واقعی و پس‌انداز ملی واقعی نباید به وسیله تأمین مالی مخارج دولت با مالیات زیاد و کسری بودجه کم یا با مالیات کم و کسری بودجه زیاد تحت تأثیر قرار داده شود. وی استدلال می‌کند که چون افراد عقلایی هستند، آنها به درستی درک خواهند کرد که مالیاتهای کم و کسری بودجه زیاد امروز به معنی مالیاتهای بیشتر آینده برای آنها و وارثان آنها خواهد بود. از این‌رو، افراد مصرف را کاهش خواهند داد و پس‌انداز را به ازای هر دلار افزایش در بدهی مالیاتی آینده، یک دلار افزایش می‌دهند. بنابراین هر افزایش در پس‌انداز خصوصی باید با افزایش در کسری بودجه دولت خنثی شود. در مقابل، تحلیل خام کینزی با ثابت در نظر گرفتن مخارج دولت، افزایش در کسر بودجه

1. Down Turns
2. Robert Barro

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]

دولت را به مثابه افزایش تقاضای کل می‌داند. اگر همان‌طور که در ایالات متحده آمریکا اتفاق افتاد، به وسیله سیاست پولی انقباضی این محرک تقاضا بی‌اثر شود آنگاه نرخ بهره واقعی باید به شدت افزایش یابد. در دیدگاه کینزی دلیلی وجود ندارد که انتظار داشته باشیم نرخ پس‌انداز خصوصی افزایش یابد.

کاهش عظیم مالیاتهای آمریکا بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ آزمایشگاهی برای آزمودن دیدگاههای مختلف به وجود آورد. چه اتفاقی افتاد؟ نرخ پس‌انداز خصوصی افزایش نیافت. نرخ بهره واقعی بالا رفت، حتی با وجود اینکه قسمت بزرگی از این شوک به وسیله نرخ ارز به‌جای نرخ بهره جذب شد. با وجود خنثی شدن محرک مالی به وسیله انقباض پولی، رشد تولید ناخالص ملی واقعی تقریباً تحت تأثیر قرار نگرفت. تولید ناخالص ملی واقعی تقریباً با همان نرخ گذشته رشد کرد. باز هم به‌نظر می‌رسد تمام این موارد بیشتر با تئوری کینزی سازگار باشد تا با نظریه کلاسیکهای جدید.

سرانجام در دهه ۱۹۸۰ رکود اقتصادی در اروپا رخ داد که بدترین رکود بعد از دهه ۱۹۳۰ بود. توضیح کینزی سر راست و ساده بود. دولتها (که به وسیله بانکهای مرکزی آلمان و انگلستان هدایت می‌شدند) تصمیم گرفتند به وسیله سیاستهای ملی و پولی کاملاً محدودکننده، با تورم مبارزه کنند. مبارزه علیه تورم با نظام پولی اروپا (که در عمل سیاست پولی سختگیرانه آلمان را در تمام اروپا گسترش می‌داد) تقویت شد. مکتب کلاسیک جدید توضیح قابل مقایسه‌ای نداشت. کلاسیکهای جدید و به طور کلی اقتصاددانان محافظه‌کار استدلال می‌کنند که دولتهای اروپایی به شدت در بازارهای کار دخالت می‌کنند (برای مثال با مزایای بیکاری بالا و محدودیت در اخراج کارگران) اما بیشتر دخالتها در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود یعنی زمانی که بیکاری به شدت پایین بود.

منبع

Blinder, Alan S. (2002), "Keynesian Economics" in *The Concise Encyclopedia of Economics*, Published by Liberty Fund Inc (www.econlib.org).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-18]